

وسبعمائة^۱ ودفن فی بقعته الماصرة، ومن نقائس انفاسه الغزيرة (ورق ۱۱۰ ب):
 خزانة صدري منحزن للجواهر^۲ و مورد آیات لأهل البصائر
 فما نظري إلا إلى الله وحده^۳ ولست أبالي باختلاف الدوائر

۱۷۱ - الشيخ ابو محمد روزبهان بن ابی نصر البقلی
 الفسوی ثم الشیرازی^۴

سلطان العرفاء وبرهان العلماء وقدوة المشاق واسوة الأبدال قد سافر^۵ فی
 بدء حاله العراق و کرمان والحجاز والشام و سمع البخاری علی الحافظ السلفی^۶
 بشعر الأسکندریة مع الشیخ ابی النجیب^۷ السهروردی و الشیخ ابی عبدالله

۱ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ، - در طبقات القراء جزوی ۴ : ۲۶۱ که عین عبارت آنرا سابق در حاشیه ۱ از صفحه ۴۱۱ نقل کردیم تاریخ وفات صاحب ترجمه را در ماه رمضان سنه ست و سبعین و سبعمائة نگاشته است ، رجوع بدانجا شود ؛

۲ - م : لجواهر ، ۳ - چنین است عنوان درق ، ب « الفسوی ثم الشیرازی » را ندارد ، م . الشیرازی » را ندارد ، ۴ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۵ - یعنی صدرالدین

ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه اصفهانی سلفی از مشاهیر محدثین و فقهاء شافعیه ، در حدود سنه ۴۷۸ در اصفهان متولد شد و در طلب علم در آفاق مسافرت نمود و در سنه ۵۱۱ با اسکندریه وارد شد و در آنجا رحل اقامت افکند و علی بن سلار ملقب به عادل والی اسکندریه که بعدها وزیر الظافر بامر الله از خلفاء فاطمیین مصر گردید برای او در اسکندریه مدرسه ساخت و تدریس آن را بوی مفوض نمود و شهرت او در آنجا بنهایت رسید و از اقطار بعیده مردم برای تحصیل علم بخدمت او شدت رحال مینمودند ، و بالأخره در سنه ۵۲۶ در همانجا در حدود سن صد سالگی وفات یافت ، و سیاقی بکسر سین مهمله و فتح لام منسوب است بجدت اعلای او ابراهیم ملقب به سیافه معرب (سه لیه) یعنی دارای سه اب زیرا که یکی از زبان او شکافی بزرگ داشته که مانند دولب می نموده بغیر اب درست او (رجوع شود بانساب سماعی ورق ۳۰۲ الف ، و معجم البلدان در فهرست اعلام آن ، و ابن خلکان در باب الف ج ۱ : ۳۱-۳۳ ، و طبقات الحفاظ ۴ : ۹۰-۹۵ ، و سبکی ۴ : ۴۳-۴۸ ، و شذرات الذهب ۴ : ۲۵۵) ،

۶ - رجوع شود بص ۷۵ حاشیه ۳ ، - در هر سه نسخه اینجا : (ابونجیب) [بدون ال] ، و آن سهو نسخ است ، رجوع شود بآخذی که در حاشیه صفحه مذکوره نام برده ایم ،

الخبري^۱ ثم لبس الخرقه عن الشيخ سراج الدين محمود بن خليفة^۲ وقرأ على الفقيه ارشد الدين النيريزي^۳ وغيره واشتغل بالرياضات الشديدة والمجاهدات البليغة في اطراف شيراز و جبالها، قال الفقيه حسين^۴ وقد ادركه كان صاحب ذوق واستغراق ووجد دائم لاتسكن روعته ولا ترفأ دمعته ولا يطمئن في وقت من الأوقات ولا يسلو ساعة من الحنين والثرفات يتأوه كل ليلة بالبكاء والعويل و يتفوه عن كل شأن جليل وله كلم لا يدركها فهم اكثر المستمعين ابتدرت منه في سورة الوجد منها ما قال (ورق ۱۱۱):

آنچه ندیدست دو چشم زمان
و آنچه بنشیند | ه | دو گوش زمین
در گل ما رنگ نمودست آن
خیز و بیا در گل ما آن بین

و صنف فی کُل نوع من التفسیر والتأویل والحديث والفقہ والاعتقاد والتصوف، ففي التفسیر والتأویل كتاب لطائف البيان في تفسير القرآن، و كتاب عرائس البيان في حقائق القرآن^۵، وفي شرح الأحاديث كتاب مكنون الحديث، و كتاب حقائق الاخبار، وفي الفقه كتاب الموشح في المذاهب الأربعة وترحيح قول الشافعي بالدليل، وفي الأصول كتاب العقائد، و كتاب الارشاد، و كتاب

۱ - با فحص بایغ معلوم ما نشد این شیخ ابو عبدالله خبری کیست و نام و نسب او چه بوده .

۲ - رجوع شود بنمره ۲۱۵ از تراجم . ۳ - رجوع شود بنمره ۲۵۲ از تراجم .

۴ - رجوع شود بنمره ۱۲۲ از تراجم ، و نیز بص ۴ حاشیه ۳، و ص ۱۵۷ حاشیه ۱ .

۵ - نسخ متعدده ازین کتاب یا از اجزائی از آن یا از اختصاراتی و انتخاباتی از آن در بعضی کتابخانه های عمومی موجود است از جمله در کتابخانه های مصر و در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد ، و قسمتی نیز ازین تفسیر از اوایل سوره انعام تا آخر در آن در حاشیه صفحات ۲۴۲ - ۳۸۳ از کتاب صفوة الصغای ابن البرزاز در مناقب شیخ صفی الدین اردبیلی^۶ در سده

۱۳۲۹ هجری قمری در بمبئی بحاب سنگی شده است بطبع رسیده است .

المناهج ، وفي التصوف كتاب مشرب الارواح ، وكتاب منطق الاسرار ، وكتاب شرح الطواسين^۱ ، للشيخ المشار اليه والقطب المدار عليه قدس اسرارنا بسره العز بنو شرحان للطواسين و احد بالعربي و آخر بالفارسي عليه سلام الله^۲ ، وكتاب لوامع التوحيد ، وكتاب مسالك التوحيد ، وكتاب كشف الاسرار و مكاشفات الانوار ، وكتاب شرح الحجب والاسرار في مقامات اهل الانوار ، وكتاب سير الارواح ، وكتاب العرفان في خلق الانسان ، ورسالة الانس في روح القدس ، (ورق ۱۱۱ ب) وكتاب غلطات السالكين ، وكتاب سلوة العاشقين ، وكتاب تحفة المحبين ، وكتاب عبهر العاشقين^۳ ، وكتاب سلوة القلوب ، وديوان المعارف^۴ مشتمة^۵ على اشارات رائفة و رموز و اسرار لا يطلع عليها الاغيار ، و وعظ الناس

۱ - در اینجا در هر سه نسخه - طواسین - دارد بدون ال ، ولی در ب در سطر بعد علی ما هو الصواب « الطواسین » ، رجوع شود بتاج العروس ج ۸ ص ۲۶۳ که در جمع طواسین از فواتح سور الطواسین ، و الطواسیم نقل کرده و بییتی شعر نیز برای الطواسین استشهدانموده است ، -
۲ - جمله از رقم ۲ یعنی از . للشيخ المشار اليه « تا اینجا فقط در ب موجود است ، در ق در چند سطر بعد عین همین جمله مرقوم است ولی روی آن خط ترقین زده شده است ، در م این جمله را اصلاح ندارد ، - این شرح فارسی روزبهان بقلی بر کتاب « الطواسین » منسوب به حسین بن منصور حلاج در سنه ۱۹۱۳ میلادی بتوسط آقای لوئی ماسینیون مستشرق فرانسوی، در پاریس بطبع رسیده است و عین عبارت روزبهان بقلی در ابتدای این شرح از قرار ذیل است : « متفرقات کلام حسین بن منصور قدس الله روحه شرح دادیم ، طواسینش را بزبان شطاحان بهر ارب نکت عبارت کنیم ان شاء الله زیرا که آن از فصیلات [؟] رسومی بس عجایب است و علومی بس غرایب و فطنا الله اشرحها و ابتدئا لكشفها للمسترشدین الصادقین بمنه وجوده ، -

۳ - يك نسخه خطی ازین کتاب عبهر العاشقین ، که بزبان فارسی است در کتابخانه آقای دکتر قاسم فنی موجود است ، - ۴ - در کتاب « تحفة العرفان » آتی الذکر کتب ذیل را نیز از جمله مؤلفات شیخ روزبهان بقای شمرده است : کتاب تحفة المحبین ، کتاب صفوة مشارب العشق ، کتاب منهج السالکین ، کتاب مقایس السماع ، رسالة القدس ، - ازین رساله اخیر نسخه کاملی در کتابخانه فاضل دانشمند آقای سعید نفیسی در ضمن مجموعه بزرگی از رسائل صوفیه که تاریخ کتابت آن سنه ۱۰۲۴ است موجود است ، و این رساله در آن مجموعه دارای نود صفحه است بقطع خشتی ، - ۵ - کذا فی النسخ الثلاث بالثد کبر ،

خمسين سنة في الجامع العتيق وغيره^۱، واول ما قدم شيراز ذهب ليذكر فسمع
امرأة تنصح ابتهما وتقول يا بنية لا تظهري حسنك لأحد فيبتذل فقال الشيخ
ابتهما المرأة ان الحسن لا يرضى بالانفراد الا ان يقرب^۲ به العشق لا نهما عهدا
في الأزل ان لا يفارقا^۳ فصاح الأصحاب وتواجدوا^۴ ومات منهم جماعة، وله
اصحاب بنواحي العالم قد اعترفوا بحسن طريقتهم واعترفوا من بحار حقيقته وخلع الله
ملابس الولايات^۵ عليه ليتوسل الخلق به اليه، روى عن الشيخ ابي الحسن
كردوبه^۶ انه قال جمعنا والشيخ دعوة لبعض الصوفية وكنت اذ ذاك لم اعرف كمال
الشيخ كما ينبغي فقلت في نفسي انا ارفع منزلة منه في العلم والحال فأطلع علي سري
(ورق ۱۱۲) فقال يا ابا الحسن انف^۷ عنك هذا الخاطر فإنه ليس اليوم احد يقابل
روزبهان وانه اوحد^۸ عهده في الزمان^۹، والى هذا يشير حيث يقول في قصيدة له:

درين زمانه منم قائد صراط الله ز حد خاور تا آستانه اقصی

روندگان معارف مرا کجا بینند که هست منزل جانم بماورای ورا

وكان صاحب سماع ثم رجع في آخر عمره فقيل له في ذلك فقال اني اسمع
الآن من ربي عز وجل فأستعرض مما سمعت من غيره، قال الفقيه اي اغوص في
بحار اسرار القرآن فاسمع ما فيه من صفات العظمة والكبرياء وجلوته علينا بصفات
الجلال والجمال، وبنی رباطاً بباب الخدّاش يرشد^{۱۰} المریدین ويطعم الصادقین

۱- اینجا در نسخه ق جمله که در حاشیه ۲ از صفحه گذشته بدان اشاره شد مرقوم است ولی روی تمام

آن جمله خط ترقین زده شده است، ۲- م، یقترن، ۳- کذا فی النسخ الملات،

والظاهر ان لا یتفارقا، ۴- کذا فی م، ب ق، و تواجد، ۵- م، الولاية،

۶- رجوع شود بنمرة ۹۱ از تراجم، ۷- م، آبن، ۸- م، واحد، ۹- کذا

فی ق م، ب، اغیان [؟ = العیان]،

۱۰- کذا فی النسخ، - و لعل اصلي العبارة كان هكذا: « يرشد [فيه] المریدین الخ »

والواردين ، وبدا به في آخر عمره نوع فالج^۱ فما اثر فيه بتغيير حال بل زاد شوقه وبكاؤه وقاسى في الله ما قاسى ، روى في السيرة ان بعض المريدين لما رأى الشيخ مبتلى بذاك رحل الى مصر فاستدعى من خزائن سلاطينها قدرًا من دهن البلسان الخالص (ورق ۱۱۲ ب) ليداوى الشيخ به فلما اتاه قال الشيخ جزاك الله عن نيتك اخرج الى باب الخاتاه فهناك كلب اجر ب وقد اضطجع فامسح عليه بهذا الدهن واعلم ان داء روزبهان لا يبرأ بشيء من ادهان الدنيا وانها قيد من قيود العشق جعله الله على رجل روزبهان حتى يلقاه ، و حكايات احواله و معاملات و كراماته كثيرة ، توفي في منتصف محرم سنة^۳ ست وستمائة^۴ و صلى عليه السيد القاضي شرف الدين^۵ ولقنه الشيخ ابو الحسن كردويه^۶ و دفن بجانب رباطه القديم ثم ضم^۷ اليه الجديد رحمة الله عليهم^۸ .

۱ - كذا في ق ، ب : فايح ، م : فليج ، ۲ - كذا في النسخ الثلاث بتأنيث الضمير الراجع الى « داء » بتوهم معنى « آفة » ، ظاهراً ، ۳ - كذا في ق (اي باضافة محرم الى سنة) ، م : محرم لسنة ، ب : محرم الحرام سنة (و كلاهما فاسدان لان المعرّم اسماً للشهر المعروف معرّف بال دائماً في حال عدم الأضافة) ،

۴ - توأد شيخ در شهر فدا بوده است در سنة اثنيتين وعشرين و خمسمائة و عمرش در وقت وفات هشتاد و چهار سال بوده و اصل شيخ از قبيله ديالمة است (تحفة العرفان في ذكر سيد الأقطاب روزبهان ، ورق ۱۰) ، ۵ - رجوع شود بنمرة ۲۱۰ از تراجم ، ۶ - رجوع شود بنمرة ۹۱ از تراجم ، ۷ - برای مزيد اطلاع از سوانح احوال شيخ روزبهان بقلي صاحب ترجمه رجوع شود بماخذ ذيل : تاريخ گزيده ص ۷۹۳ (بسيار مختصر) ، شيرازنامه ۱۱۶-۱۱۷ ، مجمل فصبح خواني در حوادث سنة ۶۰۶ ، نجات الأنس ۲۸۸-۲۹۰ كه حكايت متمي از فتوحات مكّية ابن العربي در خصوص او نقل کرده ، حبيب السير در خلافت ناصر عباسي جزو ۳ از جلد ۲ ص ۷۶ ، سفينة الأولياء ص ۱۷۶ ، كشف الظنون در «عرائس البيان» ص ۱۱۰ ، و «الأنوار في كشف الأسرار» ۱ : ۱۶۸ ، رياض العارفين ۷۹ ، مجمع الفصحاء ۱ ، ۲۳۶-۲۳۹ ، فارسنامه ناصري ۲ : ۱۴۷ ، ۱۴۷ ، آثار المعجم ۴۶۱-۴۶۲ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۸۶-۲۸۷ ، (در اين سه مأخذ اخير در خصوص قبر او فعلاً در شيراز مطالب مفيدى مذکور است) ، و از همه مأخذ مذكوره مهم تر و مفصل تر كتابي است موسوم به «تحفة بقيه در صفحه پند

۱۷۲ - الشيخ فخر الدين احمد بن روزبهان

ولده الأصغر كان متفناً متبحراً في العاوم قد جمع بين الفضائل الموروثة والمكتسبة وقيل حفظ في أيام شبابه تمام المصابيح^۱ وتمام الوجيز^۲ وله ابيات كثيرة قد نظمها في معنى الوجيز و تصانيف و اشعار عربية ، وكان للشيخ مزيد اهتمام بشأنه و يقول انا مكنتي به في السموات وروى عن الشيخ روزبهان انه قال (ورق ۱۱۳) عرج بي في بعض المكاشفات الى الملائكة فسمعت الملائكة يقول بعضهم لبعض طرّقوا لأبي احمد ، توفي في سنة . . . وستمائة^۳ ودفن بجانب والده ، وقد سبق ذكر اخيه الأكبر الشيخ شهاب الدين محمد رحمه الله عليهم .

۱۷۳ - الشيخ صدر الدين روزبهان بن احمد الثاني

كان واعظاً مليحاً صبيحاً فصيح اللسان عذب البيان ذاجاه رفيع و مجد ايل يعظّمه الملوك والسلاطين يذكر في الجامع المتيق والسقري وكان له منصب

[بقيه از صفحه قبل]

العرفان في ذكر سيد الأقطاب روزبهان « تأليف نوادة بسر صاحب ترجمه شيخ شرف الدين ابراهيم بن شيخ صدر الدين روزبهان ناني بن شيخ فخر الدين احمد بن شيخ روزبهان بقلم كبيره ترجمه احوال او عن قريب در متن خواهد آمد در شرح احوال جد خود شيخ روزبهان بندي و منافب او وقوائد منقواسبه از و ساير اصلاعات راجع با و ، و كتاب مزبور در حدود سنه هفتمصد هجري تأليف شده است ، و ما نانيا از اين كتاب قدری مفصلتر صحبت خواهيم نمود ، -

۱ - رجوع شود بص ۱۹۲ حاسيه ۲ ، ۲ - الوجيز كتاب بسيار معروفی است از غزالی در فقه شافعيه و بواسطه كثر نداول آن فقهاء شافعيه بر آن شروح عديده نگاشته اند و صاحب كشف الظنون از قول یکی از علماء روايت كند كه گفته من هفتادسرح بر وجيز ديده ام ، و نیز گوید گفته اند كه اگر غزالی بيستمبر بودی معجزه او را همین وجيز بس بودی (رجوع شود بسبكي ۴ : ۱۱۶ ، و كشف الظنون در باب او) ، ۳ - كذا في ، ، يعني جای آحاد و عشرات در آن سفید است ، ق ب اصلا این تاريخ وفات را ندارند ، ۴ - . . . كلمه « الثاني » ندارد ، - « الثاني » صفت روزبهان است نه صفت احمد استباه نشود ،

الوعظ في المجال العظيمة وروى عنه كرامات كثيرة منها انه دعا للاستسقاء مرة
 فقال في آخر دعائه وعزتك لا انزل عن المنبر حتى تبلني بالمطر فعجب الناس من
 ذلك وابر الله فسمه هناك فما رجع الى المحل حتى نزل عليه المطر وابتلى، توفي في
 سنة خمس وثمانين وستمائة^۱ ودفن في قدم ابيه وجدته^۲، ومما انشده:

سَقَى اللهُ اقْوَامًا نَحَلُوا بِحَبِيبِهِمْ وَفَازُوا بِرِضْوَانٍ وَعَيْشٍ مُنْجَلِدٍ
 رِجَالٌ نَسُوا دُنْيَاهُمْ وَتَرَوُّدُوا تُقَاةً وَتَقْوَى اللهِ خَيْرُ التَّرَوُّدِ
 رِجَالٌ فَتَوُا عَنْهُمْ فَأَبْقُوا وَأَحْضِرُوا مَشَاهِدَ قُدْسِ الْوَاحِدِ الْمُتَوَّجِدِ^۳

رحمة الله عليهم (ورق ۱۱۳ ب).

۱۷۴ - الشيخ شرف الدين ابراهيم بن روزبهان الثاني^۴

كان واعظاً عالمياً فصيح اللسان يذكر في مواضع آياته ويملاً المسامع
 بانهاء الخبر وانبائه وله رسالات مايحة وتراكيب فصيحة منها الموهبة الربانية
 والمكرمة السبحانية، ومن كلامه: سبحان من بيده مفاتيح القلوب، ومن جعلها
 خزائن اسرار الغيوب، فسارتها علامة الخذلان، ورقنها آية من آيات الرحمن، طلوع

۱ - كذا في م، در ب ق جای رقم آحاد وعشرات سفید است، - تاريخ مذکور در متن یعنی
 سنه ۶۸۵ عیناً مطابق است با آنچه پسر خود صاحب ترجمه حاضر شیخ شرف الدين ابراهيم بن
 شيخ صدرالدين روزبهان انی در کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الأقطاب روزبهان، در آخر
 ترجمه احوال پدرش گفته و عین عبارت او اینست: (ورق ۱۱۶ ب) و عمر عزیزش بهشتاد رسیده
 و در شب بیست و هفتم مادر رمضان سنه خمس و ثمانین و ستمائة بجوار حق بیوست،

۲ - كذا في م، ب: ودفن عند جدته، ق: ودفن عند (كذا)،

۳ - ب ق: المتواحد (غلام)، - این ابیات در دیباچه تحفة العرفان سابق الذکر ورق ۴ الف
 نیز مذکور است بدون تسمیه فائل و ما بین بیت دهم و سوم بیت ذیل را علاوه دارد:

رجال سروا نحو العلی بهمومهم و اجسامهم فی الارض تسمى وتغندی

۴ - کلمات بن روزبهان الثاني را ندارد،

۵ - م، عذبه، - از حریق کلام واضح است که مراد او از «تراکیب» کتب و مؤلفات است،

فجر العنایة موجب الهدایة، وسطوع نیران الغضب مقتضی العوایة، طاعة بلا حضور کسراج بلانور، سلوا من فضل الله روح الروح، فعنده مفاتیح الفتوح، وادعوه فانا مجیب، ولا تبعدوا عنه فانه قریب^۱، وهو الذی اخرج سیرة الشیخ روزبهان قدس الله سره و زینها^۲ بالعبارات الرائقة والأشارات اللائقة واستشهد علیها بسواهد من الآیات ونظائر الحکایات وسمّاها تحفة اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان^۳ و ختم کلّ باب منها بقصیدة مرّفة باسم الشیخ، ومما اورد فیها

۱ - جمله از رادّه ۵ در صفحه قبل تا اینجا از م ساقط است

۲ - م، رتّبها، ۳ - چنانکه مکرّر بدان اشاره کرده ایم یک نسخه از این کتاب تألیف صاحب ترجمه حاضر شیخ شرف الدین ابراهیم بن شیخ الاسلام صدر الدین روزبهان ثانی بن شیخ فخر الدین احمد بن شیخ روزبهان بقلی کبیر در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک در طهران موجود است و مباشر کتابخانه مزبور آقای احمد سهیلی با اجازه مالک محترم آن این نسخه را با یاد و سهّت صدری که نظیر آن در زمان ما کثردیده شده است قریب دو سال ونیم است در اختیار راقم حضور گذارده اند، موقع را مغتنم دانسته تشکرات صمیمی قلبی خود را از هر دو آقایین معزّی الیها در اینجا اظهار میدارم، - نام این کتاب در خود این نسخه مکرّر از جمله در اوراق ۹ و ۲۳ **تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان** مرقوم است در صورتیکه در سبّ الأزار چنانکه مشاهده میشود نام آنرا **تحفة اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان** نکاسه است و ما در حواشی کتاب حاضر مکرّر مطالبی ازین کتاب نقل کرده ایم، این کتاب بفارسی است و مشتمل است بر مقدّمه و هفت باب و خاتمه از فرار ذیل، **مقدمه** ورق ۱، **باب اول** در ذکر اواد و منشأ شیخ، ورق ۱۰، **باب دوم** در ذکر اکابر و مشایخ که معاصر او بوده اند، ورق ۱۶، **باب سوم** در ذکر حکایات و کرامات که از او ظاهر شد، ورق ۲۹، **باب چهارم** در فوائد شیخ از تفسیر و حدیث بلسان اهل حقایق و شرح ده کلمه شطح از مشایخ، ورق ۹۱، **باب پنجم** در فوائد متفرقه، ورق ۴۶، **باب ششم** در ذکر اولاد و اسباب سبب و شصتری از فضایل پدر مؤلف شیخ الاسلام صدر الدین روزبهان ثانی، ورق ۱۱۱، **باب هفتم** در ذکر وفات شیخ و کراماتی که بعد از وی در سرتربت وی یافته اند، ورق ۱۱۶، **خاتمه** ورق ۱۲۳، - مجموع اوراق این نسخه ۱۲۳ ورق است بقطع وزیری کوجنت ۸ در ۱۲ سانتی متر، از آنجمله ۱۰۱ ورق آن عبارت است از خود تحفة العرفان، ۲۲ ورق آن قسمتی از رساله القدس شیخ روزبهان بقلی است که سهوا در تجلید در اثناء تحفة العرفان جا بجا کنجانده شده است، و ترتیب اوراق این نسخه در صحافی بهم خورده و بغایت پریشان و درهم برهم و مقدّم مؤخر شده است

من شعره^۱: (ورق ۱۱۴):

إِذَا أَلْمَرْتُ لَمْ يُدْصِرْ حَيَّامٌ حَبِيبِيهِ تَسْلَى بِأَصْوَاتِ الْجَمَامِ الْمَفْرِدِ
 يَفُوحُ نَسِيمُ الْقُرْبِ مِنْ تَرْبِ قَبْرِهِ لِكَلِّ مُرِيدِ صَادِقِ الْقَلْبِ مُسْنِدِ^۲
 فَلَا تَحْسَبُوا شِعْرِي جَمَالًا لِحَالِهِ وَلَكِنَّهُ زَيْنٌ لِقَرَعِي وَمَحْتَدِي

رحمة الله عليهم .

۱۷۵ - الشيخ صدر الدين روزبهان الثالث^۳

قد اقيته وكان يذكر في المحافل المظيمة والواقعات الجايلة مثل وفاة النبي
 صلى الله عليه وسلم وتعزية امير المؤمنين حسين رضي الله عنه ووفيات العلماء والسلاطين
 والقضاة قد سمع الأحاديث على الشيخ سراج الدين القزويني^۴ المحدث بجامع

بقية از صفحه قبل

و خط نسخه خط نسخ خواناست ولى اغلاط زياد دارد و تاريخ كتابت آن هشتم رمضان سنة
 هزار و يانزده است ، و بعضى فصول متفرقة كتاب كلاً يا بعضاً ناقص است يعنى در صحافى افتاده
 است نه اينكه ناسخ ننوشته باشد ، - تاريخ تأليف اصل كتاب در حدود سنة هفتصد هجرى است
 زيرا كه مؤلف در ورق ۹ گويد كه بعد از نود و چهار سال از وفات شيخ روزبهان بقلى بخواهش
 و استدعاى جمعى از اكابر شيراز شروع در جمع و تأليف اين كتاب نموده ، و چون وفات شيخ
 روزبهان بتصريح خود مؤلف تحفة العرفان و نيز بتصريح عموم ماخذ ديگر در ماه محرم سنة ششصد
 و شش بوده است پس نود و چهار سال بعد از وفات او درست سنة هفتصد هجرى خواهد بود ،
 ۱ - اين سه بيت را صاحب ترجمه در تحفة العرفان ورق ۹ ب ذكر كرده ولى هيچ نگفته كه از خود
 اوست و ظاهر سياق او مثل آنست كه آنها را مثل اغلب آيات ديگر آن كتاب فقط بعنوان تمثيل
 ايراد نموده ، ۲ - كذا فى النسخ الثالث (؟) ، تحفة العرفان : مصد (؟) ،

۳ - چنين است عنوان در ق ، م : الشيخ صدر الدين روزبهان (فقط) ، ب : الشيخ صدر الدين
 ابن روزبهان الثالث ، و قبل از < روزبهان > نيز بياضى دارد ، - تقريباً بنحو قطع و يقين نسخه
 ب غلط است و صدر الدين خود روزبهان ثالث است نه پسر او ، و بظن غالب نزديك يقين
 صاحب ترجمه پسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است و نسب او بنا برين چنين خواهد بود : شيخ
 صدر الدين روزبهان ثالث بن شيخ شرف الدين ابراهيم بن شيخ صدر الدين روزبهان ثانى بن
 شيخ فخر الدين احمد بن شيخ روزبهان بقلى كبير ، ۴ - يعنى سراج الدين عمر بن علي بن
 عمر قزوينى محدث مشهور عراق در قرن هشتم ، ترجمه احوال او در درر الكامنة ابن حجر عسقلانى
 بقية در صفحه بعد

بغداد وروی عن كثير من المشايخ الثقات وكان له مروءة وابطار وفتوة وخطاب
وسمعه يذشد على المنبر في عزاء بعض مشايخنا:

هـ المصابيح والخصون	وَا سَفَا مِنْ فِرَاقِ قَوْمِ
والخبار والامن والسكون	وَالغَيْثِ وَالْمَرْزِ وَالرَّوْاسِي
حتى تفادها الامون	لَمْ يَتَغَيَّرْ لَنَا اللَّيَالِي
وكل من مره لنا فون	فَكُلُّ نَسَارٍ لَنَا قُلُوبٌ

* وقد أنشد هذه الأبيات في عزاء الشيخ أبي القاسم "جنيد" رحمه الله عليه .

بقية الصفحة قبل

ج ۳ ص ۱۸۰ مسطور است از قرار ذیل :
 العراق سراج الدين ولد سنة ۶۸۳ و توفى بالجليل سنة ۷۵۰
 عبدالمحسن الدواليبي و النجم احمد بن غزال و ...
 و صنف الثنائيف و عمل الفهرست اجاد فيه و ...
 محمد الدين محمد بن يعقوب الشيرازي صاحب ...
 الحقاظ از سيوطي ص ۳۵۸ و اعلام زر ...
 ۱ - كذا في ق م ب : الخصون
 ۲ -
 ۳ - جملة ارسناره تا اینجا فقط در ...
 بکلی صحیح است : در تاریخ بغداد خطاب به ...
 حکایت ذیل را روایت کرده است : اخبار اسود ...
 سمعت ابا محمد الحريري [ح : الحريري] ...
 مات الجنيد و دفناه و رجعنا من ...
 يا ابا محمد اراني ارجع الي تلك الجزيرة و ...
 و اسقى من فراق قوم
 والمدن والمزن والرواسي
 لم يتغير لنا الليالي
 فكل جمر لنا قلوب

در کتاب سراج القلوب طرطوشی حباب ...
فقط بجملة « وانشدنی بعض الأدباء بدون ...

۱۷۶ - الشيخ عز الدين مسعود بن ابراهيم بن روزبهان^۱ [الثاني]

كان شيخاً صوفياً حليماً ذاكسكينة^۲ أحسن المجاورة كثير المسافرة له مزيد عقل ورجحان في الأمور (ورق ۱۱۴ ب) عارفاً بالرسوم والعادات ذا دربة وتجربة في الوافعات قد عمر البقعة الشريفة و اضاف اليها زيادات وكان يذكر يومى امرس^۳ وعاشوراء^۴ ودعا مرتين للاستسقاء فوافقه السلاطين والعلماء، وكثيراً ما كنت اجلس في المختمات* الى جنبه، مستأنساً بمجاورته^۵ وقربه، فيقول انا لله قد خلت الديار، واستعلى الأشرار، ولم يبق^۶ الأبرار والأحرار، فأعجب من كلامه اذ ذاك، وافول في نفسى اما يرى كثرة العلماء والفضلاء هناك، فما حال كثيراً على الجول، حتى فهمت معنى ذلك القول، شعر:

وَإِنِّي مَتَى أَحْضَرْتُ يَوْمًا بِمَجْلِسٍ وَكُنْتُ صَغِيرًا جَالَسْتَنِي الْأَكْبَارُ
فَكَيفَ إِذَا مَاتَ الْأَكْبَارُ كُلُّهُمْ وَهَذَا أَنَا كَهْلُ كَابِرْتَنِي الْأَصَاغِرُ
فَيَا بَيْتَنِي لَوْ مِتُّ قَبْلَ كِرَائِهِمْ وَلَمْ يَتَرَفَّعْ بِاللِّثَامِ الْعَنَابِرُ

توفى في سنة... وسبعمائة^۷ و دفن بالرباط العالى، وفيه من الجوانب والأطراف كثير من العلماء والمشايخ والأشراف رحمة الله عليهم.

۱ - م : الشيخ عز الدين مسعود بن حسن بن ابراهيم ،

۲ - م افزوده ، و وفار ، ۳ - كذا فى ق م (؟) ، ب : العرفة ، - اگر نسخه ب محرف نباشد
ومقصود روز عرفة يعنى نهم ذى الحجة باشد در آن صورت بايد « عرفة » بدون الف و لام بگويد

جه اين كلمه بدون الف و لام عام است و با ال استعمال نميشود ، - ۴ - كذا فى ب م ،

ق ، و العاشوراء ، - نقل فى تاج العروس عن شيخه ان المعروف تجرد عاشوراء من ال ،

۵ - حزين است در ب م بجاء هممله ، ق اصل جمله را ندارد ،

۶ - از ستاره تا اینجا از ق ساقط است ، ۷ - كذا فى م ، ق ب : ان مت ،

۸ - جاي آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفيد است ،

۱۷۷ - الشيخ على السراج^۱

العارف المحقق كان خال اولاد الشيخ روزبهان ذا حال رفيع و شأن عظيم (ورق ۱۱۵) ولما مرض الشيخ روزبهان آخر عمره دخل عليه الشيخ على مع الشيخ ابى الحسن المعروف بكر دويه^۲ فاقبل الشيخ روزبهان^۳ عليهما^۴ وقال تعالينا^۵ نخرج من قيد هذه الحياة الفانية الجسمانية لنبقى بالحياة الأبدية الروحانية فأجاب كل منهما بالقبول فقال الشيخ انا اتقدم وانت يا على بعد مضي شهر وانت يا ابا الحسن بعد خمسة عشر يوماً، فتواعدوا وتوفى الشيخ من الغد والآخرا^۶ بعد مضي ما وعد، ووفاته في منتصف صفر من السنة رحمة الله عليهم .

۱۷۸ - الشيخ مؤيد الدين

كان في بدء الأمر شطاراً ينهب انعام في الليالي والأسفار فلما اراد الله تعالى ان يقباه بلطفه قضى له ان يخرج ليلة في طاب شى^۱ واختفى في ظلمة الليل ليمر به احد فينتهب منه فينما هو يترقب اذا قبل الشيخ شمس الدين محمد^۲ بن الصفى فدنا منه لينتهب عمامته فقال الشيخ يا مؤيد ومعنا ايضاً، ولم يكن قبل ذلك بينهما معرفة، فعلم الشيخ مؤيد الدين انه عرفه بالهام الله فجاء ووقع في قدميه (ورق ۱۱۵ ب) وفتح الله عليه باب التوبة فتاب على يديه ثم اختار السلوك والرياسة وتدارك ما فاته واحظه الله بعين العناية والرحمة حتى صار من اولياء الله تعالى وكان

۱ - چنين است عنوان در ق ب ، م : الشيخ ابو على ،

۲ - رجوع شود بنمرة ۹۱ از تراجم ، ۳ - كلمة «روزبهان» را فقط در ب دارد ،

۴ - كذا فى م ، ب ق ، اليهما ، ۵ - تصحيح قياسى قطعى ، در هر سه نسخه : تعالیا ،

۶ - متوفى در سنة ۶۴۲ ، رجوع شود بنمرة ۲۷۵ از تراجم ،

الناس يتبركون بأنفاسه ، ثم أتت الملكة ترکان بنت الأتابك سعد بنت له رباطاً
وسقاية يتوضأ فيها وكان من السقاية إلى الرباط ممر باطن تحت الأرض ، روى أنه

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، - مراد مؤلف از « اتابك سعد » ظاهراً سعد بن زنگی است نه نواده او سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی چه این اخیر بتصریح عموم مورخین دو دختر بیش نداشته یکی ابش خاتون معروف آخرین ملوک سلغریه فارس و دیگر سلغم خاتون زوجه اتابك محمد شاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی ، در صورتیکه سعد بن زنگی دختران متعدد داشته که نه عدد آنها و نه اسامی همگی آنها هیچکدام معلوم نیست ؛ از جمله دختری باسم ملکه خاتون که زوجه سلطان جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاهیان بوده است (نظام التواریخ قاضی بیضاوی چاپ حیدرآباد ص ۷۷ ، ووصاف ص ۱۵۴ ، و شیرازنامه ص ۵۲ که نام او اینجا « ملک خاتون » چاپ شده ، و سیره جلال الدین منکبرنی تألیف منشی او محمد بن احمد نسوی چاپ پاریس ص ۹۶ ، و تاریخ جهانگشای جوینی ۱۲ - ۱۵۰ - ۱۵۱ ، در این دو مأخذ اخیر نام این دختر ذکر نشده) ، و دختر دیگری نیز ازو پس از وفات دختر اول باز در حباله نکاح همان سلطان یعنی جلال الدین منکبرنی درآمده بوده در حدود سنه ۶۲۵ (نسوی ص ۱۶۷ ، ولی باز نام این دختر را ذکر نمیکنند) ، و باز دختر دیگری ازو در سنه ۶۴۱ م.ت.ها بعد از وفات پدرش در عقد مزاجت سلطان رکن الدین خواجه جوق پسر براق حاجب و سومین پادشاه از سلسله قراختائیان کرمان درآمده بوده (سمط العلی الحضرة العلیا در تاریخ قراختائیان کرمان نسخه موزة بریطانیه ورق ۷۷ ب) ، و این ملکه ترکان دختر اتابك سعد که مؤلف کتاب حاضر ذکر کرده ممکن است که دختر دیگری از آن سعد زنگی بوده بکلی غیر آن سه دختر مذکور ولی محتمل است نیز با احتمال بسیار قوی که وی همان زوجه دوم سابق الذکر جلال الدین منکبرنی باشد که بتصریح بیضاوی در نظام التواریخ (چاپ حیدرآباد ص ۸۲) پس از قتل شوهرش بدست اکراد درحوالی میافارقین در نیمه شوال سال ۶۲۸ وی بشام افتاد و برادرش اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی کس فرستاده او را بشیرازباز آوردند ، و نسوی نیز در ص ۲۴۳ - ۲۴۴ اشاره بهمین زن که فوق العاده طرف توجه شوهرش بوده و در آخرین دقیقه که سلطان مزبور از مقابل لشکر مغول که در نیمه شب درحوالی (آمد) باو شیبخون زده بودند فرار میکرد سفارش اکید او را باصراه خود نموده بوده است که او را بجای سالم برسانند ، و اگرچه بیضاوی نام این دختر را **ملکه خاتون** نگاشته ولی چون کلمه ترکان بفتح تاء مثناة فوقانیه که اینقدر در اسامی و القاب زنان پادشاهان ترك شایع است در اصطلاح اترک خاقانیه ماوراء النهر نیز بمعنی ملکه و عیناً مرادف همین کلمه است (دیوان لغات الترك محمود کاشغری ج ۱ ص ۳۱۴ و ۳۶۸ ، و ج ۲ ص ۱۶۵) لهذا هیچ مستبعد نیست که **ترکان** نام یا لقب ترکی این دختر بوده و **ملکه خاتون** نام اسلامی او چه اغلب ملوک و شاهزادگان اترک مسلمان دو نام داشته اند یکی نام اسلامی و یکی نام مادرزادی ترکی مثل چغری بك داود ، و طغرل بك محمد ، و الب ارسلان محمد ، و سلطان سنجر احمد و ارسلان خاتون خدیجه دختر چغری بك داود مذکور وزن خلیفه قائم بامر الله ، و غیرهم ،

مضى الى السقاية في ليلة مظلمة فخرجت من الجدار يد فيها شمع مضيئة فوقف
 وقال بعزة الله وقدرته ما امضى حتى تغيبها عني فعابت الشمعة ثم مر وقال لا ينبغي
 ان يغرنى الشيطان وانا اعلم من نفسي ما اعلم ، وكان معاصراً لشيخنا و سيدنا
 صدر الدين المظفر^۱ وجاءت يوماً الملكة تركان الى الشيخ صدر الدين في ايام
 الصيف فرأته لابساً ثوباً رقيقاً لطيفاً وقد تعمم بعمامة نفيسة ثمينة جالسا على فراش
 نظيف بيده مروحة خفيفة وعنده عطر وعنبر^۲ قد ملأ البيت طيباً، ثم مشت الى
 زيارة الشيخ ، وثب الدين فرأته جالسا على جلد غنم قد قلبه و لبس صوفاً غليظاً
 (ورق ۱۱۶) وقد تعمم بشملة غليظة في شدة الحر ، فتفكرت في اختلاف حالي
 الشيخين وقالت في نفسها ان كان هذا نهج الحق فما ذاك وان كان غيره فما هذا
 فعرف الشيخ^۳ بالفراصة وقال يا هذه ان احوال رجال الله مختلفة و ان الطريق اليه
 بعدد الأنفاس ان للشيخ صدر الدين حالاً تقتضى ذلك و ان لي حالاً تقتضى هذا
 وكلتا الحالين صحيحة فاعتمدى الخير ولا تعرضني^۴ فتهلكي ، وكرامانه كثيرة
 ومدفنه في رباطه عند باب مسجد نارك^۵ رحمة الله عليهم .

۱۷۹ - الاتابك سنقر^۶ بن مودود

اول الملوك السلغرية^۷ كان ملكاً رحيماً عادلاً بين البرايا مشفقاً على جميع الرعايا
 قدولى امور شيراز و اطرافها ثلاث عشرة سنة فبسط العدل ونشر الخير و اتم السعت
 ۱ - منوآد در سنة ۶۲۷ و متوفى در ۶۸۱ يا ۶۸۸ ، رجوع شود بذرة ۱۳۵ از ترجمه اب حاضره ،
 ۲ - م : مبير ، ۳ - كذا في التسخ بدون ذكر - مفعول اعرف اي فعرف ما خصص بها ،
 ۴ - كذا في التسخ السلان ، - و لعل الاطهر : ولا تعرضني ، ۵ - حنين است در هر سه نسخه
 يعنى « نارك بنون و الف و راء مهمل و در آخر كاف ، ۶ - كذا في ب ، م : سنقر ،
 ق : سنقر ، ۷ - كذا في ب م ، ق : السلغرية ،

واستوزر الصاحب تاج الدین^۱ وکان قبل ذلك وزیراً للسلطان مسعود بن محمود^۲

۱ - مقصود ابوالفتح تاج الدین بن دارست شیرازی است از مشاهیر عمال ووزراء سلجوقیان ، وی چندین نوبت بوزارت سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۶-۵۴۷) نایل آمد و در سنه ۵۲۶ در جنگی که مابین سلطان سنجر و سلطان مسعود مزبور در حوالی دینور روی داد و سنجر غالب گردید از جمله کسانی که بدست سپاهیان سنجر اسیر شدند یکی همین تاج الدین بن دارست بود که در آنوقت وزیر مسعود بود (تاریخ سلجوقیه عمادکاتب ص ۱۵۹ ، و زبدة التواریخ ص ۱۰۱) ، پس از آن در عهد حکومت امیربوزابه بر فارس یعنی مابین سنوات ۵۳۲-۵۴۲ بوزارت امیر مزبور ارتقاء جست ولی علی التحقیق معلوم نیست در چه سالی ، در سنه ۵۴۰ که سه نفر از اکابر امراء مسعود یعنی امیر بوزابه مزبور و عبدالرحمن بن طغایرک و عباس والی ری با یکدیگر عقد اتفافی بسته و امور دولت را منحصرأ در دست گرفتند و بر سلطان مسعود کاملاً مسلط گردیدند سلطان را مجبور نمودند که وزارت خود را بصاحب ترجمه تفویض نماید (عمادکاتب ص ۲۱۴ ، و ابن الأثیر ۱۱ : ۴۰ ، و زبدة التواریخ ۱۱۸) ، و عمادکاتب که بصاحب ترجمه معاصر بوده در این موقع در تاریخ سلجوقیه در حق وی چنین نویسد : « ذکر و زارة تاج الدین ابن دارست الفارسی : قال کان ابن دارست وزیر بوزابه صاحب فارس فرته فی وزارة السلطان [مسعود] لیصدرالأمر علی مراده ویورد علی وفق ایراده وکان هذا الوزیر رفیع القدر وسیع الصبر محباً للخیر مینغضاً للشر فمافعل امرأ ینقم علیه ولااحمال حالاً یتوجه لأجلها اللأئمة علیه ، و نوابه امین الدین ابوالحسن الکاژرونی ذوالدین المتین والحلم الرزین والاستهتار باعمال البر والاشتهار بأفعال الخیر » ، - در سنه ۵۴۱ که امیر عباس والی ری مذکور در فوق بتدبیر سلطان مسعود در بغداد کشته شد سپاهیان عباس در کوچه های بغداد بنای شورش گذاردند و عوام و او باش بقصد غارت سرای تاج الدین وزیر مزبور هجوم آوردند سلطان در حال جماعتی سواران فرستاد تا خانه او را از تهیب و تاراج محفوظ داشتند ، و اندکی پس از این واقعه بخواهش خود صاحب ترجمه سلطان او را از وزارت خود منفصل نموده باعزاز و اکرام تمام بفارس نزدنجدوم قدیمی خود بوزابه باز فرستاد و با او قرار گذارد که در فارس از بندل مسماعی خود در استمالت بوزابه و جلب رضای او نسبت بسطان و کف شر او بقدر امکان کوتاهی ننماید ، - (عمادکاتب ۳۱۷-۳۱۸ ، و ابن الأثیر ۱۱ : ۴۴) ، در سنه ۵۴۹ سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۴۷-۵۵۴) او را از فارس باصفهان طلبید تا وزارت خود را بدو دهد و او باصفهان آمد و مدتی نیز در آنجا توقف نمود ولی بالأخره سلطان از آن خیال منصرف گردید و وزارت خود را بشمس الدین ابوالنجیب درگزینی داد (عمادکاتب ص ۲۴۵) ، و از این فقره اخیر معلوم میشود که صاحب ترجمه بنحو قدر متیقن تا حدود ۵۵۰ در حیات بوده است و از این بیعد معلوم نشد چه مقدار دیگر زیسته است ، - و از کتاب حاضر چنانکه در متن ملاحظه میشود صریحاً برمیآید که تاج الدین صاحب ترجمه بوزارت اتابک سنقر بن مودود اولین پادشاه از سلسله سلغریان فارس (۵۴۳-۵۵۸) نیز نایل آمده بوده است ، - و در شیرازنامه ص ۱۴۷-۱۴۸ گوید که وی بوزارت ملکشاه بن محمود [بن محمد بن ملکشاه سلجوقی] در شیراز نیز منتصب شده بوده است ولی چون در این فصول فترت مابین دیالمه و سلغریان شیرازنامه بقیه در صفحه بعد

[صبح: مسعود بن محمد]، ومن جملة خيراته المسجد الجامع الشريف والمنارة
الرفيعة والأسواق الأربعة التي وقفها عليه والمشارع والقنوات التي اجراها
بعوالي شيراز، (ورق ۱۱۶ ب) وقيل أنه كان يأتي المسجد في الليالي ويقوم فيه
الى السحر فيقيم^۱ الصفوف بنفسه وينفض الغبار عن منبر الخطيب بلحيته تواضعاً
وتخشعاً لله تعالى، وكان يأمر في ليالي رمضان ان يملأوا الدنان من اشربة القند
فيضعونها على ابواب المسجد ليفطر بها الناس وكان الناس لا يشربونه ويقولون
ان في مياه آبارنا المندوحة عن اشربة الملوك فنعم السلطان ونعمت الرعية و ما
انسب ههنا ما قيل من قبل:

مَاتَ الْكِرَامُ وَمَرُّوا وَانْقَضُوا وَمَضُوا وَمَاتَ فِي إِثْرِهِمْ تِلْكَ الْكِرَامَاتُ
وَ خَلْفُونِي فِي قَوْمٍ ذَوِي سَفَهٍ لَوْ أَبْصَرُوا طَيْفَ ضَيْفٍ فِي الْكِرَى مَا تَوَا^۲

بعه از صفحه قبل

مطبوع مشحون از افلاط و اوهام و اشتباهات تاریخی است این سخن او نیز بانهايت احتیاط
باید تلقی شود، - و درختم این نکته را نیز نا گفته نگذریم که صاحب ترجمه بتصریح عماد کاتب
ص ۲۱۵ خواهرزاده تاج الملك ابو الفنايم مرزبان بن خسرو فیروز معروف بابن دارست وزیر ترکان
خاتون زوجه ملک شاه ورقیب بزرگ نظام الملك طوسی که بنا بر مشهور قتل نظام الملك باغواي او بوده
میباشد و بهمین علت بود که غلامان نظام الملك چنانکه در کتب تواریخ مشروح حامله کوراست بان تقام خون
مخدوم خود ناگهان بر سر او ریخته اعضای او را از هم قطعه قطعه کردند (عماد کاتب ۶۱-۶۳،
۲۱۵، و عموم کتب تواریخ در شرح احوال نظام الملك)، ۲- [حاشیه ص قبل] چنین است در هر سه
نسخه، و آن غلط فاحش ناشی از تحریف نسآخ یا اشتباه خود مؤلف است و صواب چنانکه مابین دو قلاب
در متن تصحیح کرده ایم **مسعود بن محمد** است چه باتفاق مورخین تاج الدین مزبور وزیر سلطان
مسعود بن محمد بن ملک شاه بوده است، و علاوه مابین سلاطین سلجوقیه پادشاهی موسوم بمسعود بن
محمد اصلاً وجود نداشته تا فرض کنیم که شاید تاج الدین مذکور وزیر او نیز بوده است،

۱ - قَمَّ الْبَيْتَ قَمًّا بِالْفَتْحِ إِزْبَابَ نَصْرِ رَوْفَتِ خَانِهِ رَا (منتهی الأرب).

۲ - این دو بیت را احمد بن عبدالرزاق مقدسی نیز در کتاب الظرائف واللطائف که ملحق است از
دو کتاب تعالی یکی بهمین اسم الظرائف واللطائف و دیگر البواقیت فی المواقیت در باب
پنجاه و هفتم در مدح جود ذکر کرده است بدون تسمیه قائل آنها،

رحمة الله عليهم .

۱۸۰ - الامير محمد بن عبدالله الطوسي^۱

كان رجلاً فاضلاً شريفاً مراعيّاً لعهد الله فيل كان الشيخ روزبهان يمتقده
وينزوره ويقول بصدق حاله واستقامة افعاله وعلى قبره لوح كتب عليه انه كان
اوحد زمانه وافرد اوانه^۲ وفات منه تاريخ الوفاة رحمة الله عليهم .

۱۸۱ - الفقيه جمال الدين حسين المعبر^۳

كان حافظاً لكتاب الله تعالى مع ذهاب بصره ماهراً فيه ذا حظ من الفقه
وغيره (ورق ۱۱۷) وكان في تأويل الرؤيا آية ، روى عنه انه قال كنت في بدء
امري افسراً القرآن في روضة السيد^۴ الامير احمد بن موسى^۵ فتروجت ببعض
جاراتي فحملت مني فلما حانت^۶ ولادتها قالت انه لا بد من ترتيب اشياء للولد
فتحيرت في امري و مضيت الى تلك الروضة و قرأت سوراً من القرآن فغلبتني
عيناي فرأيت رجلاً حسن الوجه و علمت انه السيد فقالت ايها الامام ابن الامام
تعلم ما بي من الضر و الفقر و ما عرض لي من المهم فقال لا نعمت و اذهب الى ذلك
البيت و اشار الى بيت هناك فان فيه يوسف الصديق عليه السلام فزره فسيفتح الله
عليك ببركته فمضيت الى البيت فرأيت رجلاً شاباً جميلاً تلوح عليه الأنوار
بعيثة تكلمت عنه الأبصار فدنوت و سلمت عليه فأجابني و اكرمني فقلت يا نبي الله

۱ - م « الطوسي » را ندارد . ۲ - كذا في ب ق ، م ، واحد زمانه و فريد اوانه ،

۳ - م « حسن » دارد بجای حسین و « المعبر » را ندارد ، ۴ - م افزوده ، الشهيد ،

۵ - كذا في ب ق ، م بعد از موسی افزوده : الكاظم عليه و على آباءه الكرام افضل التحية و

السلام ، - رجوع شود بنمرة ۲۰۸ از تراجم كتاب حاضر ، ۶ - م ، حان ، ب ، جائت ،

افدنی مما افادك الله فقال افتح فمك ففتحت ففی فبزق فيه فابتلعت وقد فتح الله علیّ
 عام التّعبیر ووجدت تعبیر الرؤیا كلّها كأنّها نقشت علیّ قلبی ، ثمّ أنّه رحمه الله سكن
 زاویة یقرئ المسلمین (ورق ۱۱۷ ب) والنّاس یقصّون علیه رؤیاهم فیببرها بما
 یتحیرون فی امره والحکایات فیها^۱ کثیرة ، توفی فی سنة . . . وسبعمائة^۲ ودفن
 فی زاویته فی السّکة المعروفة بسنّبک^۳ رحمة الله علیهم .

۱۸۲ - السید حسین بن موسی بن جعفر الصادق^۴

له مزار متبرک فی المحلّة المشهورة بباغ قتاغ^۵ قیل انّ قتلغ هذا کان امیراً
 علی اهل شیراز برهه من الدّهر وله هناك بستان کثیرة الأشجار ، غریرة الأنهار^۶ ،
 یوجد فیها^۷ من کُل الثّمار ، بینها ربوة متنزّهة ذات قرار و معین ، اشرف علیها
 ناطور متدین امین ، فکان یری فی لیالی الجمعات ، انواراً تسطع من تلك الربوة
 علی الجهات ، فیتعجب منها ویستکشف عنها ثمّ آنهی ذاک الخبر الی امیره ، لیری
 الرأی بحسن ندیره ، فجاء الأمير وتجنّس هناك ، فلم یجد من یخبره عن ذاک ،
 فأمر ان یُدعّر^۸ التّل ، ویُدعّث^۹ عن ذاک المحلّ ، فکشفوا عن شخص مهیب ،

۱ - م ، فی شأنه (بجای « فیها ») ، ۲ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ،

۳ - چنین است در ب م بسین مهمله (مضمومه در م بضبط قلم) و نون و باء موحدة و در آخر

کاف ، ق جمله از و دفن « تا اینجا را ندارد ، ۴ - چنین است عنوان در ب ق ، م ،

السید علاء الدین حسین بن موسی الکاظم ، در حاشیة ق م نیز در قابل عنوان بغطای الحافی نوشته اند ،

[بقعة - م] سید علاء الدین حسین ، - بدیهی است که لقب « علاء الدین » در حق صاحب ترجمه از

مستحدثات ازمنه بسیار متأخر از عصر خود اوست چه ابتدا ظهور اینگونه القاب مضافه به الدین

در اواخر قرن چهارم بوده است ، ۵ - م ، بیاب قتلغ ،

۶ - کذا فی النسخ الثلاث بنائیت صفات البستان و ضمیره بموهم ارادة الحدیقة ظاهراً ،

۷ - کذا فی ب ق ، م ، یبعثوا ، ۸ - م ، یبعثوا ،

ذی وجه منیر وجسد طری رطیب ، فی احدی یدیہ مصحف ، و فی الأخری
سيف مرهف ، فرفوه بعلامات^۱ ظاهرة ، و امارات بینة باهرة (ورق ۱۱۸) ،
فأمر ببناء قبة علیها ، تكل الأیصار متی نظرت إليها ، ثم خربت القبة وانهارت ،
وارتحلت القافلة وسارت ،

وَإِنَّ قُصَارَى مَسْكَنِ الْحَيِّ حُفْرَةٌ سَيَنْزِلُهَا مُسْتَنْزِلًا عَنِ قِبَابِهِ
فَطُوبَى لِعَبْدٍ سَاءَهُ قُبْحُ فِعْلِهِ وَآبَدَى التَّلَافِي قَبْلَ إِغْلَاقِ بَابِهِ
رحمة الله تعالى عليهم اجمعين^۲ .

۱۸۲ - الشيخ مقدم الدين^۳ محمد بن ابی القاسم المعروف بالزاهد

كان وحيد دهره في الزهد والمعارف والكرامات وله مكاشفات عجيبة
منها ما روى انه قال جاء نبي جماعة من الملائكة فقلت من اى الملائكة انتم قالوا
نحن من القابضين للأرواح فقلت اريد ان انظر الى بعض من تقبضون روحه فجاءوا
بى الى غنى كان له تعلقات كثيرة فى الدنيا فقبضوا روحه بأسوأ حال وقالوا انا
ضربنا على قلبه سبعين سيفاً حتى فرقنا بين روحه وجسده ، ثم جاؤا بى الى فقير
مضطجع على قطعة بارية قد وضع تحت رأسه لينة فقلوا نحن رسل ربك جئناك
لقبض روحك فقال مرحبا بكم ولطالما انتظر تكلم (ورق ۱۱۸ ب) فما كان الا
كلمح البصر حتى نوفي فقالوا انه كان^۴ كسراج نفخنا عليه فانطفأ ، و مثل ذلك

۱ - ق : من علامات ، ۲ - شرح حال بسیار مختصری ازین حسین بن موسی بن جعفر الصادق
صاحب ترجمه در شیرازنامه ص ۱۵۱ نیز مسطور است ، و مغنی نماناد که این صاحب ترجمه
مانحن فيه باصاحب ترجمه نمره ۲۰۸ (احمد بن موسی بن جعفر) و صاحب ترجمه نمره ۲۰۹ (محمد بن
موسى بن جعفر) هر سه باهم برادر میباشند ، ۳ - کذا فی ق م و شیرازنامه ص ۱۳۷ استطراداً ،
ب : مقدر الدين (کذا) ، ۴ - 'كان' رادر ب ق ندارد .

مسطور فی الکتب عن غیره و لیس بیدع^۱ من اولیاء الله تعالی، توفی فی سنة احدی و خمسین و ستمائة^۲ و دفن فی رباطه رحمة الله علیهم .

۱۸۴ - الشيخ نجم الدین محمود بن محمد بن ابی القاسم المعروف بسر دوز^۳

ولده العالم العامل کان بارعاً متورّعاً ینذکر الناس فی رباطه و کان له قبول فی القلوب و وقع فی الخواطر بنی بناء رفیعاً و نصب فیہ منبراً شریفاً و کان صاحب معاملات معنویة و روی عن مولانا السعید مجد الدین [ظ : رکن الدین] یحیی بن اسمعیل^۴ رحمة الله تعالی علیه انه قال شاهدت منه ثلاث کرامات^۵ ظاهرة فی يوم واحد منها انی عزمت زیارته مرّة فقلت فی نفسی لیت الشیخ نزل عن منظرته حتی القاه فی صحن الرباط ولم احتج الی الصعود علی تلك السلالم و کان الشیخ

۱ - م : بیدع ، ۲ - در شیراز نامه ص ۱۳۷ وفات او را در سنة ششمصد و پنجاه و چهار نگاشته و عنوان او را « مقدم الدین محمود المؤدّب » ، ۳ - چنین است عنوان در ب ق بسین و راه مهملتین و دال مهمله و واو و زا معجمه ، (در ق بضبط قام بضء سین و سکون راه مهملتین) ، م کلمات « بن محمد بن ابی القاسم » را ندارد ،

۴ - بظن غالب بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین مراد قاضی رکن الدین یحیی بن اسمعیل بن نیکروز قالی سیراقی است از مشاهیر قضاة قالی شیراز و متوفی در سنة هفتصد و هفت ، وی ممدوح سعدی و معاصر با صاحب تاریخ و صاف بوده و مکرر ذکر او در این کتاب اخیر آمده و عصر او کاملاً با عصر صاحب ترجمه متن یعنی نجم الدین محمود معروف بسر دوز متوفی در ۶۹۷ هـ وافق است منتهی مؤلف در لقب او اشتباه کرده و لقب پدرش قاضی مجد الدین اسمعیل بن نیکروز متوفی در سنة ۶۶۶ را یالقب بسرش قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی منوفی در سنة ۷۵۶ را سهواً بر خود او اطلاق کرده است ، شرح احوال ابن قاضی رکن الدین یحیی بن اسمعیل در کتاب حاضر در تحت نمره ۲۹۲ ، و از آن پدرش قاضی مجد الدین اسمعیل بن نیکروز در تحت نمره ۲۹۱ ، و از آن پدرش قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی در تحت نمره ۲۹۳ مسطور است (رجوع شود نیز بر سالة « ممدوحین سعدی » تالیف راقم این مسطور محمد بن عبد الوهاب فروینی ، طبع طهران سنة ۱۳۱۷ شمسی ص ۵۳ - ۵۶) ، ۵ - در نسخ حاضره فقط یکی از آن سه کرامت مذکور است و از آندوی دیگر اثری نیست ،

في درسه فقال لتلامذته قوموا ننزل فان بعض الأعزّة يريدان يلقانا في الصحن فلما وصلت الى الرباط و دخلت رأيتّه نازلاً الى الصحن ، توفي في سنة سبع و تسعين و ستمائة^١ (ورق ۱۱۹).

۱۸۵ - وولده الشيخ صدر الدين محمد^٢

كان رجلاً فاضلاً حج بيت الله الحرام و يدعو الناس الى شرائع الإسلام وله اشعار مليحة كان ينشدها على المنبر ، و وقعت له حادثة غريبة ابتلى فيها ببليّة عظيمة فقتل بسببها ، سمعت امّ و الدتي تقول رأيتّه^٣ في المنام بعد ما قتل كأن كتاباً في يده فقلت من اين اصابك ما أصبت به فقال اياكم و اللقمة فانها نضغ ما نضغ ، و كانت بعد ذلك حاذرة من الشبهات في المطعم و العلبس ، * قتل في سنة ... و سبعمائة^٤ رحمة الله عليهم اجمعين .

۱۸۶ - الشيخ ابوبكر بن عمر بن محمد المعروف ببركر^٥

كان زاهداً متورعاً متوكلًا مبتدئاً يراقب الله في احواله و يامل بالتصدق في اقواله و افعاله و رأيت بخط بعض المشايخ انه ادرك صحبة الشيخ ابي الحسن علي الكوازي^٦ المعروف بيه^٧ ، و لعله كان معمرًا فان وفاة الشيخ علي

۱ - چنین است در هر سه نسخه . - در شیراز نامه ص ۱۴۷ وفات او را در سنه ششصد و نود و شش نگاشته است ، ۲ - این کلمات بنحو عنوان فقط در م مرقوم است ، در ق ب نیز این همین کلمات موجود است ولی نه بنحو عنوان بلکه در جزو سطور دیگر در تضاعیف ترجمه پدرش نجم الدین محمود مذکور بلافاصله قبل ، ۳ - تصحیح قیاسی . در هر سه نسخه ، رأیتها ، ۴ - از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ۵ - چنین است عنوان در ق ب ، م ، الشیخ فخر الدین ابوبکر المعروف ببرکر ، - کلمه آخر در هر سه نسخه بدو باء موخده که اولین آنها باء جازه است و راه مهمله و کاف و باز راه مهمله مرقوم است ، ۶ - هیچ اطلاعی در خصوص [بقیه حاشیه ۶ و ۷ در صفحه بعد]

ما ذكره المقاریضی كانت فی نیف وعشرین واربعمائة و ذکر انه لقی الشیخ الکبیر
 ابا عبد الله و وفاه الشیخ ابي بكر كانت فی سنة اربعین و خمسمائة علی ما ذكره شیخنا
 الذهبی^۱ (ورق ۱۱۹ ب) ، و قیل ان الشیخ روزبهان البقلی [كان] یجلس الیه فی
 بداياته^۲ فیعرض علیه بعض کلماته و یقرأ عنده شیئاً من مصنفاته ، و كان

بقیه از صنعة ۱. ل

این شیخ ابو الحسن گواری نتوانستیم بدست بیاریم ، ۷ - چنین است در ق م یعنی بدو با ،
 موخده که اولین آنها باء جازه است و سپس هاء هوز (در م در زیر باء دو م کسره کذا رده) ، در ب این
 کلمه بدون نقطه است ، - پس چنانکه ملاحظه میشود لقب این شخص (به) بوده است که قیاساً یا
 معنی خوب و نیکو یا خوبتر و نیکوتر مقصود بوده یا شاید مناسبتی با (به) مبهوه معروف داشته
 از حیث رنگه یا بو یا غیر آن نظیر سیبویه که از سبب مأخوذ بوده با اتفاق مورخین ،

۱ - کلمه « ذهبی » در اصطلاح مؤلف این کتاب ترجمه « زرکوب » است ~~که~~ لقب
 عزالدین مودود از مشایخ عرفای قرن هفتم و جدّ اعلای معین الدین احمد مؤلف شیرازنامه بوده
 و بعد از او لقب خانوادگی اعقاب او از جمله خود مؤلف شیرازنامه شده بوده است ، و گویا تعبیر
 « ذهبی » را مؤلف در کتاب حاضر فقط در مورد افراد همین خانواده استعمال کرده است لاغیر
 مثلاً در ص ۴ از صاحب شیرازنامه به مولانا معین الدین احمد الذهبی « تعبیر کرده ، و در ورق
 ۱۳۸ ب از پدر او چنین : « و نقل عن الشیخ شهاب الدین الذهبی » ، و عنوان ترجمه نمره ۲۲۱
 که مخصوص شرح احوال عزالدین مودود مذکور است اینست : الشیخ عزالدین مودود بن محمد
 ابن محمود الذهبی المشهور بزرکوب ، و گمان نمیکنم مؤلف هیچوقت از ذهبی مشهور (محمد بن
 احمد بن عثمان بن قایم از دمشق) صاحب طبقات الحقاظ و غیره چیزی درین کتاب نقل کرده باشد ، -
 و اما در مورد ما نحن فیه در متن درست معلوم نیست مقصود او از ذهبی که بوده ، از تعبیر
 شیخنا الذهبی چنان متبادر بندهن میشود که مقصود او صاحب شیرازنامه بوده چه این اخیر بنصریح
 مؤلف از مشایخ اجازه او بوده و در شرح احوال او (ورق ۱۳۷) گوید آنکه : لیه اجازات و
 اسانید و تصانیف و رسالات و اجازتی بجمیعها « ولی در نسخ معموله شیرازنامه از خطی و چاپی
 گویا اصلاً و ابداً هیچ نامی از شیخ ابوبکر معروف بزرکوب برده نشده ، پس یا باید فرض کرد
 که در نسخ معموله شیرازنامه در اینجا سقعی دارد یا آنکه مؤلف شیرازنامه این فقره را در یکی
 دیگر از تصانیف خود ذکر کرده یا آنکه مراد از ذهبی بکائی کسی دیگر بوده است .

۲ - چنین است در م ، ق بجای جمله از یجلس ، تا اینجا : بحکی به انا ، ب : ابا خاله (کذا) ،
 در ترجمه فارسی این کتاب ص ۱۱۸ ترجمه این جمله چنین شده است : میگویند شیخ روزبهان در
 بدایت حال خود بعضی کلمات بروی عرض میکرد و چیزی بر وی میخواند ،

من الحقائق^١ والمعارف بمكان عال، ودفن في رباطه المبني بدرب الخدش
في التاريخ المذكور رحمة الله عليهم.

١٨٧ - مولانا امام الدين حسن بن نصره الدين^٢ على

الامام العالم الخاشع، البر الكريم المتواضع، قد لقيته^٣ ولم يخل قط في السر
والجهار، عن ورد وعبادة^٤ في ليل ونهار، كان ذا وجد وذوق، واستغراق وشوق،
وكان في بدء حاله يذكر الناس ويلى امر القضاء وكذلك ابوه وجده كانا من
العلماء القضاة، والأئمة الهداة، واولى الأسانيد والمسانيد من^٥ الأئمة الرواة،
ولما باشر قلبه نور الأيمان، وأشرب^٦ حب العرفان^٧، انزوى في بيته لطاعة ربه،
يحفظ عن المشاغل جوامع سمعه وقلبه، يتمصده المشايخ والعلماء، ويجتمع لديه
الصلحاء والفقراء، وكان له ميعاد في كل اسبوع يرد^٨ عليه الذاكرون، ويتوجه
اليه المحبون في الله الزائرون، فيستمعون الى كلام الله، ويقرعون باب الملكوت
(ورق ١٢٠) بايدي الرغبوت والرهبوت في ذكر لا اله الا الله، والآن يرعون^٩
ذاك الرسم، ويسعون في ابقاء ذلك الاسم، وهو ابق في اولاده الكرام، لازالت

١ - م : النصف، ٢ - كلمة « نصره الدين » فقط در م موجود است ،

٣ - جمله « قد لقيته ، فقط در م موجود است ، ٤ - كذا في م ، ب ق ، ورد عبادة (بدون

واو حاطفة) ، ٥ - ق ، في ، م اصل جمله را ندارد ، ٦ - كذا في ب ، ق ، اشرب الله ،

م اصل جمله را ندارد ، ٧ - ب ، الفرقان ، م اصل جمله را ندارد ،

٨ - تصحيح قباسي ، - م ، ب ، يردد ، ق ، يرد ، م ، يزدحم ، ٩ - م ، يراعون ،

عروتهم^۱ مصونة عن الانقسام ، ناولنی مرة کتاب التنبیه^۲ للفقیه ابی الیث
وانشدنی عند ذاك :

هَذَا الَّذِي لَمْ أَزَلْ أَطْوِي وَأَنْشُرُهُ حَتَّى بَلَغْتُ بِهِ مَا كُنْتُ أَبْغِيهِ
قَدَّمَ^۳ عَلَيْهِ وَجَانِبَ مَنْ يُخَالِفُهُ فَالْعِلْمُ أَنْفَسُ شَيْءٍ أَنْتَ تَعْنِيهِ

اتاه الوعد في سنة . . . وسبع مائة^۴ ودفن بجوار الشيخ ابی بكر^۵ رحمة الله عليهم .

۱۸۸ - الشيخ افضل الدين ابوطالب هبة لله بن يحيى بن

محمد المعروف بابن الهراس^۶

يلقب بعماد القراء وشمس الأئمة والعلماء شيرازي الأصل كان عالماً بارعاً
ماهرًا في علوم القرآن له تصانيف في علم القراءات^۷ منها كتاب البهجة ، وكتاب
البستان وغيرهما فيما سواها ، وكان له رباط يتعبد فيه و يُقرئ الناس في الجامع
العتيق و مرقد في صحن رباطه بمحلة باغ نو خلف المدرسة النصيرية و الآن
قبره على شفير حفرة قد اشرفت على الخراب رحمة الله عليهم^۸ .

۱ - كذا في م ، ب ، عدوته (= عروته) ، ق : عروبه (= عروته) ، ۲ - يعني كتاب معروف
تنبیه الغافلین ابوالیث سمرقندی که بسیار مکرر در مصر و هندوستان بطبع رسیده است و صاحب
معجم المطبوعات هفده طبع از آن بر شمرده است ، ۳ - تصحیح قیاسی ، هر سه نسخه : قدم
(بقاف) ، - قال فی الأساس دام علی الأمر وداوم علیه [واطب علیه] ، ۴ - جای آحاد
و عشرات در م سفید است ، در ق ب جای اصل تاریخ سفید است ،

۵ - یعنی ظاهراً ابوبکر بن عمر بن محمد معروف بیکر صاحب ترجمه مذکور بالا قاضیه قبل ، -

۶ - چنین است عنوان در ق ب ، م : الشيخ افضل الدين ابوطالب بابن الهراس (كذا) ،

۷ - م : القراءة ، ۸ - شرح احوال این شخص در طبقات القراء جزری ج ۲ ص ۳۵۳ دومرتبه
مکرراً در همان صفحه با اندک اختلافی بین ترجمتین مذکور است و ما محض مزید فایده هر دو ترجمه را
ذیلاً نقل میکنیم : ترجمه اول : « هبة الله بن يحيى بن محمد بن يحيى ابوطالب الشيرازي المعروف
بابن الهراس مقرئ حاذق له كتاب البهجة في القراءات السبع قرأ على عبدالعزیز بن محمد بن مرداس
[بهیه در صفحه بعد] »

۱۸۹ - الشيخ عز الدين اسمعيل بن احمد المعروف
بخوانسالار^۱ (ورق ۱۴۰ ب)

كان صوفيًا حسن المشاهدة طيب المحاورة من اولاد الصالحين وكان
ابوه وجدّه عابدين طائعين لهما بقعة في بعض المنازل من طريق اصبهان يخدمان
الصادر والوارد، وولده الشيخ تاج الدين احمد سافر الى تبريز والسلطانية وغيرها
واعتقده السلاطين والماوك و تتابعت عليه الفتوحات والندور وكان يدور
في السماع دورانًا عجيبًا يتحرك القلوب لاهتزازه ويقوم الصدور لموافقته^۲
واعزازة، فلما رجع الى شيراز بنى خانهاً يخدم فيه الصوفية وعين راتبة السماع
في كل الجمعات وكان على ذلك حتى توفي في سنة . . . وسبعمائة^۳ ودفن عند
والده في خانهاه رحمة الله عليهم .

۱۹۰ - الشيخ محمد بن ابي الفوارس بن علي المشتهر بعمويه البقال^۴

كان صالحًا ورعًا قد حج بيت الله^۵ لا يأكل الا من كسب يده يسكن بقرته

[بقيه از صفحه قبل]

الشيرازي و سبط الخياط و ابي الكرم الشهرزوري و عمر بن ظفر مات بعد الستين و خمسمائة فيما
احسب والله اعلم ، - ترجمه دوم : « هبة الله بن يحيى بن محمد بن يحيى الحاجي ابو طالب
الشيرازي المعروف بالهراس استاذ مقري مؤلف اخذ القراءات عرضاً عن عبدالعزیز بن محمد بن
منصور الشيرازي [نمرة ۷۵، من تراجم الكتاب الحاضر] بفارس ، وبينداد عن ابي محمد سبط الخياط
وابي الكرم الشهرزوري وعمر بن ظفر المغازلي ، قرأ عليه ابنه يحيى وانصر بن محمود بن نصر النوبندجاني
ومحمد بن ابي الحسن بن روزبه ، و ألف كتاب البهجة في القراءات السبع و تصدر ببلده و بقي الى
حدود الثمانين وخمسمائة ، -

۱ - چنین است عنوان در ب (ولى كلمة « المعروف » را سهوا انداخته) ، ق م : الشيخ عز الدين

المعروف بخوانسالار ، ۲ - م : بموافقته ، ۳ - جای آحاد و عشرات

در م سفید است ، در ق ب جای اصل تاریخ سفید است ، ۴ - چنین است عنوان در ق ،

م : الشيخ محمد بن ابي الفوارس (فقط) ، در ب تمام این عنوان را جز كلمة « الشيخ » را در اول

و البقال را در آخر تعدا محو کرده اند ، ۵ - م افزوده ، الحرام ،